



نقاشی های  
فلیکس یقیا زاریان





**آندرانیک ساریان،  
نویسنده ارمنی-ایرانی**

صاحب امتیاز و مدیر مسؤول:  
لئون آهارونیان

دبیر تحریریه: روبرت صافاریان  
شورای نویسندگان:

کارمن آذریان  
لیا خاچکیان  
گارون سرکیسیان  
آرمینه ملیک ایسرائیلیان

مدیر هنری: لیا خاچکیان  
ویراستار بخش فارسی: نسیم نجفی  
وب سایت: کاجیک صافاریان

ورزش: آرمان در استپانیان  
اشترک: کاترین یعقوبی

نشانی: تهران، خیابان انقلاب، بین  
ولی عصر و فلسطین، شماره ۱۰۴۸

تلفن: ۶۶۴۹۵۱۸۰  
۶۶۴۹۲۶۹۳

تله-فاکس: ۶۶۴۹۵۲۰۸

نشانی وب سایت:

www.hoos.com

وب سایت فارسی:

http://farsi.hoos.com

پست الکترونیکی:

hoos@inbox.com

**در این شماره**

در صفحات ارمنی این شماره	۲
معرفی کتاب: رزیدنت	۳
دیدار جاثلیق آرام اول از ایران	۴
نامه‌های کمیسیون ضدژادپرستی استانبول به رهبران دینی ارمنیان	۵
ارامنه کی و چه طور به ایران آمدند؟	۷
روبرت صافاریان	
نقاشان معاصر ارمنی: فلیکس یقیازاریان	۹
شکارگوزن	۱۲
هوئانس تومانیان	

**بخش ارمنی**

بخش ارمنی	
دیدار جاثلیق آرام اول از ایران	۲
ارمنستان بعد از انتخابات	۴
مجلس پنجم با سند و رقم	۴
سورن موسائیلیان	
انتخابات ریاست جمهوری: از پیش معلوم؟	۵
جان هیوز	
اُسکانیان با ائتلاف ارمنستان مرفه-جمهوریخواهان مخالف است	۶
سیرانوش گئورگیان	

**آندرانیک ساریان، نویسنده ارمنی-ایرانی**

۸	شاهد بی‌ریای زندگی ارامنه ایران
	آزاد ماتیان
۹	وقایع‌نگاری زندگی و فعالیت ادبی ساریان
۱۲	مرگ سُرناچی
	آندرانیک ساریان

۱۶	بازار سرپوشیده ایروان
	سایت میدیاماکس
۲۰	نور و ماهیت آن
	آرمان در استپانیان
۲۲	ژنیا نرسیسیان در نقش اسکار ده‌ساله
	لیلیت امیرخانیان
۲۴	ورزش
	آرمان در استپانیان
۲۶	سرگرمی

# گوشه‌هایی از آن چه در صفحات ارمنی این شماره هویس آمده است

آزگ ارمنستان درباره شرایط زندگی در مدارس دینی ارمنی در هندوستان سخن گفت. آندرانیک ساریان نویسنده‌ای بود که برای طرح مسائل اجتماعی و حفظ میراث فرهنگی زادگاهش می‌نوشت. دغدغه‌هایی داشت که در همه نوشته‌هایش می‌توان رد آن‌ها را گرفت. دلبستگی به ایران و زندگی ارمنه ایران یکی از این دغدغه‌ها بود.

## نتایج انتخابات مجلس ملی ارمنستان حزب رئیس جمهور اکثریت مطلق کرسی‌های را خود اختصاص داد

روز ششم ماه مه (۱۷ اردیبهشت) انتخابات مجلس ملی ارمنستان برگزار شد. بنا بر نتایج رسمی انتخابات، پنج حزب و یک اتحاد حزبی توانسته‌اند با به دست آوردن بیش از پنج درصد آرا رای دهندگان، وارد پارلمان ۱۳۱ نفری کشور شوند: حزب هانراپتاکان (جمهوری خواه) ۴۴ درصد آرا، حزب بارگاواج هایاستان (ارمنستان مرفه) ۳۰ درصد آرا، هاگ (کنگره ملی ارمنی) ۷ درصد آرا، حزب ژانگو تیون (میراث) نزدیک ۶ درصد آرا، حزب داشناکسوتیون نزدیک ۶ درصد آرا و اربانتس یرگیر (سرزمین قانونمند) پنج و نیم درصد آرا. همان‌طور که در شماره پیش گفتیم، بخشی از نمایندگان مجلس به شیوه اکثریتی و بخشی دیگر به شیوه تناسبی انتخاب می‌شوند. در شیوه اکثریتی نیز نامزدهای حزب جمهوری خواه توانستند بیشتر آرا را به خود اختصاص دهند. تعداد کرسی‌های هر یک از احزاب در مجلس ملی از این قرار است:

- حزب جمهوری خواه ۶۹ کرسی
- ارمنستان مرفه ۳۶ کرسی
- کنگره ملی ارمنی ۷ کرسی
- سرزمین قانونمند ۶ کرسی
- داشناکسوتیون ۶ کرسی
- میراث ۵ کرسی

از نظر تعداد کرسی بازنده اصلی داشناکسوتیون است که در مجلس کنونی فراکسیونی ۱۶ نفره دارد و در مجلس آتی تعداد کرسی‌هایش به ۶ تنزل یافته است. میراث و سرزمین قانونمند نیز هریک دو کرسی از دست داده‌اند. بر اساس نتیجه رسمی انتخابات، حزب رئیس

متوالی. در سال ۱۹۸۲ مجموعه قصه‌های ساریان در دو جلد منتشر می‌شود. پس‌زمینه این قصه‌ها هم زندگی در روستاهای ارمنی نشین چهارمحال است با شخصیت‌هایی زنده و منحصر به فرد. در ادبیات ارمنه ایران بیشتر شاعر داریم تا نثر نویس. ساریان از معدود قصه‌نویسان ادبیات ارمنی-ایرانی است و علاوه بر مجموعه دو جلدی یادشده رمانی نیز به نام *بیر/ارمنی* نوشته است. اما مهم‌ترین کار او شاید همان *خاطره-رمان در گذرگاه‌های تاریک* باشد. داستان کودکی که هنوز به سن بلوغ نرسیده از خانواده‌های شان جدا می‌شوند و در هندوستان در شرایط سختی زندگی می‌گذرانند. این کودکان نسلی هستند که بعدها در شرکت نفت استخدام می‌شوند و هریک به نوعی نقشی در زندگی اجتماعی جامعه ارمنه بازی می‌کنند.

ساریان در سال ۱۹۸۷ به آمریکا مهاجرت می‌کند و بیست و پنج سال آخر عمر خود را در شهر گلندل کالیفرنیا که مقصد مهاجران ارمنی-ایرانی است می‌گذراند. در آنجا هم با وجود کهولت سن فعال است و در مطبوعات ارمنی قلم می‌زند. او تحولات جامعه ارمنه ایران را به دقت دنبال می‌کند و از انتشار نشریه هویس استقبال کرد. ساریان مخالف پیوستن خلیفه‌گری‌های ارمنه ایران به کلیسای ارمنی حوزه سیلیسی بود و در نامه‌ای به هویس به صراحت از دیدگاه خود سخن گفت. او حتی یک سال پیش از درگذشتش، در نامه‌ای به روزنامه

## آندرانیک ساریان، تاریخ‌نگار ارمنه چهارمحال، در گلندل درگذشت

اسفندماه سال گذشته، آندرانیک ساریان، نویسنده ارمنی-ایرانی، در سن ۹۸ سالگی، در گلندل لس آنجلس با زندگی وداع گفت. گلندل و اسپین توفق‌گاه زندگی پربار آندرانیک ساریان بود. او در روستای سینگان استان چهارمحال و بختیاری به دنیا آمد و در کودکی، همراه گروهی از همسالانش برای تحصیل به کلکته هندوستان رفت. سال‌های تحصیل در هندوستان برای او و همقطارانش سال‌های سختی بودند. ساریان شرایط این دوره از زندگی‌اش را در کتاب *در گذرگاه‌های تاریک* به تصویر کشیده است. در سال ۱۹۳۶ ساریان به ایران باز می‌گردد و در شرکت نفت استخدام می‌شود. او در آبادان نقش فعالی در زندگی اجتماعی و فرهنگی ارمنه بازی می‌کند. در سال ۱۹۴۷ عضو کمیته ساماندهی بازگشت ارمنه ایران به ارمنستان (نزگافت) است. در سال‌های دهه ۱۹۶۰ هفت سال نشریه انگلیسی‌زبان شرکت نفت را اداره می‌کند. در همین دوره ساریان نوشتن در مطبوعات ارمنی ایران را شروع می‌کند و در بسیاری از آن‌ها قلم می‌زند.

ساریان دغدغه ثبت شیوه زیست و تاریخ زادگاه خود را داشت. در سال ۱۹۸۱ کتاب *تاریخ/استان چهارمحال* را منتشر می‌کند. کتابی منحصر به فرد درباره زندگی ارمنه این منطقه در طی سده‌های

## معرفی کتاب

ماجرای خواندنی دستیابی اتحاد جماهیر شوروی  
به بمب هسته ای در رمان تاریخی

## رزینت



سرویس‌های جاسوسی شوروی در آلمان، انگلستان و بویژه ایالات متحده‌ی آمریکا در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ قرن بیستم آشنا می‌شود. رزینت در سال ۲۰۰۴ و بر اساس اسناد فاش‌شده‌ی سرویس امنیتی اتحاد جماهیر شوروی به تحریر درآمده و در ارمنستان چاپ شده است.

سید حسین طباطبایی مترجم کتاب در حال حاضر به عنوان وابسته فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در مسکو به سر می‌برد و ترجمه کتاب حاضر، حاصل ماموریت وی به ارمنستان و حضور در آن کشور می‌باشد.

رزینت رمان جذاب و پرکششی است که در قالبی داستانی و کاملاً مستند، به شرح زندگی و فعالیت‌های یکی از نامدارترین جاسوسان قرن می‌پردازد و نویسنده در پرداخت ماجراهای تاریخی و مستند آن به قدری حرفه‌ای عمل کرده است که کمتر خواننده‌ای است که مطالعه کتاب را پیش از به پایان رساندن آن رها کند.

رمان تاریخی رزینت اثر آشوت آقابابیان ارمنی که شرح ماجرای جذاب و پرکشش دستیابی روسیه شوروی به اسرار هسته‌ای ایالات متحده آمریکا است، با ترجمه سید حسین طباطبایی و توسط نشر ثالث به بازار کتاب ایران راه یافت.

این کتاب که در نمایشگاه بین‌المللی کتاب امسال عرضه خواهد شد، داستان زندگی هایک هوآکیمیان دانشمند و جاسوس افسانه‌ای ارمنی تبار شوروی است که پس از جذب به کاگ ب، ماموریت‌های حساس و پرماجرای در آلمان و ایالات متحده آمریکا داشته و به ویژه در انتقال دانش هسته‌ای آمریکایی‌ها به مسکو و مشارکت جدی در پروژه فوق‌سری ساخت نخستین سلاح هسته‌ای روسیه شوروی، همراه با دانشمندان بزرگ شوروی، به عنوان شکل‌دهنده یکی از بزرگ‌ترین جاسوسی‌های تاریخ، نقش آفرینی مهم و اثرگذاری داشته است.

علاوه بر این در این کتاب خواننده با وقایع پرنشیب و فراز اتحاد جماهیر شوروی اعم از تصفیه‌های خونین استالین و فعالیت‌های

جمهور سرژ سرکیسیان اکثریت مطلق کرسی‌ها را به دست آورده است و بنابراین برای تشکیل دولت دیگر نیازی به شریک ائتلافی نخواهد داشت. گفتنی است که در حال حاضر ائتلافی مرکب از حزب رئیس‌جمهور، حزب ارمنستان مرفه و حزب سرزمین قانونمند کشور را اداره می‌کند.

مخالفان دولت به شدت به نتایج اعلام شده اعتراض کرده‌اند. آن‌ها از تقلبات گسترده صحبت می‌کنند و هر یک به زبانی دولت را متهم به نقض قانون انتخاباتی می‌کنند. هراند مارکاریان، نماینده دانشکسوتیون می‌گوید در این انتخابات پول پیروز شد. لئون تر پطروسیان معتقد است که در ارمنستان هر انتخابات از انتخابات قبلی بدتر است. مخالفان برای پیگیری تقلبات انجام شده در حوزه‌های مختلف، ستاد مشترکی تشکیل داده‌اند. مجلس در تاریخ ۲۴ مه رسماً کار خود را شروع می‌کند.

## آینده نامشخص

### بازار سرپوشیده ایروان

بازار سرپوشیده ایروان واقع در خیابان ماشتوتس (پروسپکت سابق) با ورودی زیبا و فضای داخلی منحصربه‌فردش یکی از بناهای دیدنی ایروان است. اخیراً بازار بسته شده است و داخل آن عملیات ساختمانی در دست انجام است. ظاهراً بنا مالک خصوصی دارد، اما شهردار ایروان به شهروندانی که نگران تخریب بازار سرپوشیده هستند اطمینان داده است که تنها عملیات مرمت انجام می‌شود و بنا آسیبی نخواهد دید. کماکان به دلیل اظهارات متناقض مسئولان امور نگرانی‌ها به جای خود باقی است.

بازار سرپوشیده ایروان شصت سال پیش، در ۲۸ آوریل ۱۹۵۲ افتتاح شد. معمار آن گریگور آقابابیان است. آقابابیان در سال ۱۹۱۱ در آلكساندراپول متولد شد، در دهه ۱۹۵۰ میلادی دبیر انجمن معماران ارمنستان و معمار ارشد شهر ایروان بود و در سال ۱۹۷۷ از دنیا رفت. از آثار دیگر او می‌توان پل هرازدان، بنای موزه تومانیان و ساختمان مدرسه چارنتس در ایروان را نام برد.

# دیدار جاثلیق آرام اول، پیشوای کلیسای ارمنی (حوزه سیلیسی) از ایران



رمز و نقطه وحدت پیروان ادیان الهی است. وی افزود: این وظیفه رهبران دینی است که در کنار هم مردم را به خدا پرستی و اعتقاد به مصلح جهانی دعوت کنند.

رئیس جمهور اضافه کرد: باید کارهای زیادی با کمک هم در جهان صورت گیرد که ریشه‌های جنگ، اشغالگری، تجاوز، تبعیض و فقر کنده شوند.

رئیس جمهور در ادامه به جنگ و درگیری و کشتار و قتل عام مردم جهان توسط قدرت‌های زورگو در قرن بیستم اشاره کرد و گفت: اگر متدینین در جهان در کنار هم باشند می‌توانند در جلوگیری از بسیاری از فجایع موجود نقش سازنده‌ای ایفا کنند.

رهبر کلیسای ارتدوکس ارمنی حوزه سیلیسی، نیز در این دیدار با ابراز خرسندی از زندگی مسالمت‌آمیز همه اقوام و گروه‌های مذهبی از جمله جامعه ارمنه و مسلمانان در ایران گفت: زندگی جامعه ارمنه ایرانی و ملت ایران ریشه‌ای کهن و دیرینه دارد و آن‌ها سال‌هاست با دوستی و برادری در کنار هم زندگی می‌کنند.

وی با بیان این که اندیشه‌ها و تفکرات دکتر احمدی‌نژاد در مسائل مختلف را همواره پیگیری و دنبال می‌کند، گفت: برخلاف ادعاهای برخی که همواره ایران را مورد انتقاد قرار می‌دهند، ما بدون استثناء مدافع واقعی جمهوری اسلامی ایران هستیم.

## ادای احترام پیشوای دینی ارمنه جهان به مقام شامخ امام راحل

خبرگزاری فارس: پیشوای دینی ارمنه جهان با حضور در مرقد مطهر امام خمینی (ره) به مقام شامخ بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران ادای احترام کرد.

به گزارش خبرگزاری فارس از جنوب استان تهران، «جاثلیق آرام اول» پیشوای دینی ارمنه جهان و هیأت همراهش با حضور در مرقد مطهر امام خمینی (ره) به مقام شامخ معمار کبیر انقلاب اسلامی ادای احترام کردند.

پیشوای دینی ارمنه جهان در حوزه سیلیسی کشور لبنان به همراه شورای خلیفه‌گری ارمنه تهران و اصفهان با نثار تاج گل، یاد و خاطره پیر جماران راگرامی داشتند.

شرکت‌کنندگان در این مراسم با زندگی، مبارزات و اندیشه‌های امام خمینی (ره) آشنا شدند.

دینی ارمنه جهان است. جاثلیق آرام اول در سال ۱۹۴۷ میلادی در بیروت پایتخت لبنان متولد شد و در چارچوب فعالیت‌های روابط بین‌کلیسایی به عنوان رئیس شورای جهانی کلیساها در نقاط مختلف جهان سخنرانی‌های علمی داشته است.

## رئیس‌جمهور در دیدار رهبر کلیسای ارتدوکس ارمنه حوزه سیلیسی: اعتقاد به مصلح جهانی، رمز وحدت ادیان الهی است

گروه سیاسی - رئیس‌جمهور با بیان این که همه اقوام از جمله ارمنه در ایران در کمال برادری با هم زندگی می‌کنند، گفت: در ایران همه ادیان و اقوام در غم و شادی یکدیگر شریک بوده و همان گونه که در دفاع مقدس با هم بودند، اکنون نیز برای پیشرفت و سازندگی کشورشان تلاش می‌کنند.

دکتر محمود احمدی‌نژاد دیروز در دیدار با جاثلیق آرام اول کشیشیان، رهبر کلیسای ارتدوکس ارمنه حوزه سیلیسی، با اشاره به این که دعوایها و مشکلات بشریت از بی‌دینی است، تصریح کرد: وقتی رهبران دینی مردم را به خداپرستی دعوت کرده‌اند در دنیا شاهد جنگ، درگیری و کینه نبوده‌ایم.

رئیس‌جمهور در تشریح حقیقت دین خاطر نشان کرد: همه پیامبران الهی از نور واحد و یک حقیقت هستند، چرا که پیام شان یکی بوده و همه یک دین را عرضه داشته‌اند و همه نیز به دنبال سعادت بشر بوده‌اند.

دکتر احمدی‌نژاد در ادامه با اشاره به این که همه جهانیان، از وضع موجود دنیا ناراضی بوده و منتظر مصلح جهانی هستند، تأکید کرد: اسلام و مسیحیت اعتقاد دارند روزی مصلح جهانی خواهد آمد و این

روز دوشنبه ۱۸ اردیبهشت جاثلیق آرام اول، پیشوای دینی کلیسای ارمنی (حوزه سیلیسی، مستقر در شهر آنتلیاس لبنان) وارد تهران شد و مورد استقبال سران جامعه ارمنه کشور قرار گرفت. در نخستین روزهای دیدار خود از ایران، جاثلیق آرام اول با حضور در مرقد امام به بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران ادای احترام و با رئیس‌جمهور احمدی‌نژاد دیدار کرد. آن‌چه می‌خوانید نمونه‌هایی است از انعکاس این دیدار در رسانه‌های کشور.

## پیشوای دینی ارمنه جهان در حوزه سیلیسی:

### ارمنه در ایران زندگی مسالمت‌آمیزی با مسلمانان دارند

پیشوای دینی ارمنه جهان در حوزه عالییه سیلیسی گفت: ایران کشوری است که عدالت را در نظر می‌گیرد و به همین دلیل ارمنه صدها سال است که زندگی مسالمت‌آمیزی در کنار مسلمانان این کشور دارند.

به گزارش خبرنگار اجتماعی ایرنا، جاثلیق آرام اول روز دوشنبه در مراسم عشاء ربانی در کلیسای سرکیس مقدس در تهران طی سخنانی ایران را تنها کشوری در منطقه خاورمیانه دانست که عدالت را برقرار کرده است.

بر اساس این گزارش، جاثلیق آرام اول پیشوای دینی ارمنه جهان حوزه عالییه سیلیسی، برای شرکت در پنجمین دور گفت‌وگوی تمدن‌ها به دعوت سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی که قرار است ۲۵ و ۲۶ اردیبهشت ماه در تهران برگزار شود، به ایران سفر کرده است.

حضور در مرقد مطهر امام خمینی (ره) و دیدار با علمای حوزه علمیه قم از جمله برنامه‌های پیشوای

# نامه های کمیسیون ضد نژادپرستی استانبول به رهبران دینی ارمنیان

کمیسیون ضد نژادپرستی و تبعیض وابسته به سازمان حقوق بشر در استانبول در حین برگزاری مراسم روز ۲۴ آوریل، دو نامه به زبان ترکی منتشر کرد که خطاب به جاثلیق آرام اول، رهبر دینی حوزه کیلیکیا، و جاثلیق گارگین دوم، رهبر دینی ارمنیان جهان، نوشته شده است.

متن نامه ها چنین است:

عالی جناب گارگین دوم

رهبر دینی ارمنیان جهان

مسند مطهر اجمیادزین مقدس، جمهوری ارمنستان

عالی جناب!

امروز، ۲۴ آوریل سال ۲۰۱۲ میلادی، نود و هفتمین سالگرد دستگیری اندیشوران ارمنی استانبول است. ما با این نامه خطاب به مسند مطهر شما عالی جناب، که نماینده روحانی ارمنیان جهان است، اعلام می‌کنیم که در برابر یاد و خاطره ارمنیان عثمانی که قربانی نسل‌کشی شده و جان و مال خود را از دست داده و امروز نیز آثار تاریخی آن‌ها در خاک میهن‌شان در خطر محو شدن قرار دارند، سر تعظیم و احترام فرود می‌آوریم. با این نامه همچنین اعلام می‌کنیم که از حقوق فرزندان و نوه‌های بازماندگان نسل‌کشی که در چهار گوشه جهان پراکنده شده‌اند دفاع خواهیم کرد. انکار نسل‌کشی در ترکیه نه تنها سیاست حکومتی است، بلکه اعتقادی است که در این ۹۷ سال بر اکثریت جامعه حاکم شده است.

با این نامه اعلام می‌کنیم که انکار جرمی که در سطح نسل‌کشی و بر ضد بشریت انجام شده تقض حقوق بشر است و این چیزی است که راه را برای تخلفات دیگر باز کرده و دشمنی و نفرت را عمیق‌تر می‌کند.

جناب عالی در سال ۲۰۰۶ به دعوت مشترک کلیسای قسطنطنیه و مقر دینی ارمنیان استانبول به استانبول آمده بودید. این دیدار در ترکیه به برخی اظهارات کینه‌توزانه نسبت به شخص شما و مسند مطهر شما انجامید، زیرا در مصاحبه‌ای که با مطبوعات داشتید گفته بودید «مسأله نسل‌کشی برای مردم ما نیاز به تحقیق ندارد، بلکه امری واقع است و فقط نیاز به شناسایی رسمی دارد».

این سخن شما بر اساس ماده ۳۰۱ قانون جزایی ترکیه، موجبات پیگیری قانونی را فراهم آورده بود. باید گفت ما از بدو صدور این ماده برای ابطال آن مبارزه می‌کنیم.

این نامه را به عنوان فعالان حقوق بشر ترکیه می‌نویسیم و با نظر شما که در آن مصاحبه اعلام کردید، کاملاً موافقیم. تحریک دشمنی و تنفر و تعقیب دادگاه‌های ترکیه را تهاجمی بر ضد حقوق بشر می‌دانیم.

در ۲۴ آوریل ۲۰۱۱ میلادی، زمانی که برای بزرگداشت یاد اندیشوران دستگیر شده در سال ۱۹۱۵ گرد آمده بودیم، در همان لحظه یک جوان ارمنی به نام سواگ شاهین بالکجه، سرباز وظیفه‌ای که در واحدهای ارتش ترکیه در استان باتمان خدمت می‌کرد، کشته شد. نهادهای مربوطه با توضیحات ضد و نقیض خود آن جنایت را صرفاً یک «حادثه» نامیدند. در حالی که اکنون نتایج بازرجویی‌ها و تحقیقات نشان می‌دهد که آن چه روی داد، یک جنایت بود.

مرگ سواگ بالکجه ثابت می‌کند که از سال ۱۹۱۵ به این سو، ارمنیان در ترکیه امنیت جانی ندارند و نسل‌کشی هنوز ادامه دارد و علت اصلی تداوم این نسل‌کشی، ۹۷ سال انکار است.

کشتاری که با دستگیری اندیشوران ارمنی در ۲۴ آوریل ۱۹۱۵ آغاز شد، ادامه یافت و آشوری‌ها و یونانی‌های آناتولی را نیز در بر گرفت.

با این نامه به شما و از طریق شما به همه فرزندان بازماندگان نسل‌کشی اعلام می‌کنیم که شرط اصلی شناسایی نسل‌کشی، برقراری عدالت است. همچنین بازگرداندن املاک و اموال غصب شده یا جبران آن نیز ضروری است.

عالی جناب آرام اول  
رهبر دینی حوزه کیلیکیا  
آنتیلیاس، لبنان

عالی جناب!

امروز، ۲۴ آوریل سال ۲۰۱۲ میلادی، نود و هفتمین سالگرد دستگیری اندیشوران ارمنی استانبول است. دستگیری‌های ۲۴ آوریل ۱۹۱۵ سرآغاز عملیاتی بود که به دنبال آن حوزه جاثلیق نشین کیلیکیا که سده‌های متمادی یکی از مراکز روحانی ارمنیان و نماینده هویت فرهنگی و اجتماعی آنان بوده است از سرزمین اجدادی خود اخراج و به آنتیلیاس تبعید شد. ما فعالان حقوق بشر در ترکیه با این نامه با اعتقاد راسخ اعلام می‌کنیم که مکان اجدادی آن حوزه جاثلیقی این سرزمین‌های تاریخی است.

همچنین اعلام می‌کنیم که در برابر یاد و خاطره ارمنیان عثمانی که قربانی نسل‌کشی شده و جان و مال خود را از دست داده و امروز نیز آثار تاریخی آن‌ها در خاک میهن‌شان در خطر محو شدن قرار دارند، سر تعظیم و احترام فرود می‌آوریم.

با این نامه همچنین اعلام می‌کنیم که از حقوق فرزندان و نوه‌های بازماندگان نسل‌کشی که در چهار گوشه جهان پراکنده شده‌اند دفاع خواهیم کرد.

ما با نامه مورخه ۳۱ اگوست ۲۰۱۱ شما، عالی جناب، که خطاب به نخست‌وزیر ترکیه برای درخواست بازگرداندن املاک وقفی غیراسلامی به صاحبان قانونی آنان نوشتید، موافق هستیم. در این نامه نوشته بودید: «حوزه جاثلیقی آنتیلیاس مالک همیشگی و قانونی کلیساها، بیمارستان‌ها، خانه سالمندان، یتیم‌خانه‌ها و قبرستان‌ها و دیگر املاک متعلق به ارمنیان و کلیسا است، که در دوران نسل‌کشی ارمنیان در ۱۹۱۵ از سوی دولت ترکیه مصادره شده بود».

چنان‌که نوشته بودید «ملت ارمنی مالک همیشگی و قانونی خانه‌ها، کارخانه‌ها و املاکی است که از اجداد خود به ارث برده است، اجدادی که قربانی نسل‌کشی از پیش طراحی شده دولت ترکیه عثمانی شدند». در نامه خود مؤکداً نوشته بودید «ملت ارمنی هیچ‌گاه از درخواست خود مبنی بر اجرای عدالت از سوی ترکیه در مورد نسل‌کشی ارمنیان منصرف نخواهد شد و هرگز از طرح مطالبات برای برقراری حقوق انسانی خود، دست نخواهد کشید». در سخن خود خطاب به نخست‌وزیر نوشته بودید: «آقای نخست‌وزیر، اظهارات شما در خصوص تعهد به عدالت و حقوق بشر زمانی مستند خواهد بود که نسل‌کشی ارمنیان را به رسمیت بشناسید». با این نامه به شما عالی جناب و همه ارمنیان جهان اعلام می‌کنیم که مطالبات شما مطابق حقوق اساسی بشر است.

در ۲۴ آوریل ۲۰۱۱ میلادی زمانی که برای بزرگداشت یاد اندیشوران دستگیر شده در سال ۱۹۱۵ گرد آمده بودیم، در همان لحظه یک جوان ارمنی به نام سواک شاهین بالکجه، سرباز و وظیفه‌ای که در واحدهای ارتش ترکیه در استان باتمان خدمت می‌کرد، کشته شد. نهادهای مربوطه با توضیحات ضدونقیض خود آن جنایت را صرفاً یک «حادثه» نامیدند. در حالی که اکنون نتایج بازرجویی‌ها و تحقیقات نشان می‌دهد که آن‌چه روی داد، یک جنایت بود.

مرگ سواک بالکجه ثابت می‌کند که از سال ۱۹۱۵ به این سو ارمنیان در ترکیه امنیت جانی ندارند و نسل‌کشی هنوز ادامه دارد و علت اصلی تداوم این نسل‌کشی، ۹۷ سال انکار است. کشتاری که با دستگیری اندیشوران ارمنی در ۲۴ آوریل ۱۹۱۵ آغاز شد ادامه یافت و آشوری‌ها و یونانی‌های آناتولی را نیز در بر گرفت.

با این نامه به شما و از طریق شما به همه فرزندان بازماندگان نسل‌کشی اعلام می‌کنیم که شرط اصلی برای شناسایی نسل‌کشی، برقراری عدالت است. همچنین بازگرداندن املاک و اموال غصب شده یا جبران آن نیز ضروری است.

ترجمه: گارون سرکیسیان  
منبع: [yerkirmedia.am](http://yerkirmedia.am)

# ارامنه کی و چه طور به ایران آمدند؟

## دوره پیش از شاه عباس صفوی

### روبرت صافاریان

حرکت‌های بزرگ جمعیتی در گذشته بسیار بیش از امروز جنبه اجباری داشته است. آن‌ها را در دوره‌های تاریخی گوناگون یا به اسارت آورده‌اند یا به کوچ مجبورشان کرده‌اند.

آنچه درباره کمک ارمنستان به مادها و حضور فرماندهان نظامی ارمنی در ارتش هخامنشیان و همکاری‌های مشابه گفته می‌شود، در واقع رابطه یک قوم تابع در یک امپراتوری است با سران امپراتوری، و گاهی همکاری دو کشور (در سال‌هایی که ارمنستان مستقل بوده است).

در زمان اشکانیان رابطه از این هم نزدیک‌تر بوده است. در سال‌های ۶۶ تا ۴۲۸ میلادی شاخه‌ای از خاندان اشکانیان بر ارمنستان حکومت می‌کردند که ارمنی بودند. این همکاری‌ها و ارتباطات در عین حال که گواهی است بر نزدیکی فرهنگی دو قوم و می‌تواند زمینه‌ساز تفاهم متقابل آن‌ها در زمان حاضر باشد (واژه قوم را در مورد ایران با اغماض به کار می‌برم. سرزمین ایران و امپراتوری‌هایی که در دوره‌های تاریخی مختلف بر آن حکومت کردند، مجموعه‌ای از اقوام گوناگون بوده‌اند)، اما با الگوی حضور یک اقلیت دینی - قومی یا ملی در یک کشور تفاوت اساسی دارد و نمی‌تواند آغاز این حضور دانسته شود.

اما به هر رو، نخستین گروه‌های مردمان ارمنی که در مناطق درونی ایران به شکل جوامع کوچک در میان دیگر ایرانیان می‌زیسته‌اند، چه زمانی شکل گرفته‌اند؟

گفته می‌شود که از زمان داریوش هخامنشی ارمنه در ایران می‌زیسته‌اند، اما این‌ها بیشتر واسال‌هایی بوده‌اند (زمین‌داران بزرگ) که برای انجام وظایف‌شان نسبت به شاه شاهان به ایران می‌آمدند.

شاه آرشاور در دوره پیش از اسلامی شدن ایران در سده سوم میلادی، و شاهپور دوم در سده چهارم میلادی در پی لشکرکشی به ارمنستان در سال‌های ۳۶۸-۳۷۰ چند صد هزار ارمنی را به ایران آورده و در خوزستان و مناطق جنوب غربی ایران کنونی اسکان داده‌اند. بعد از ورود اعراب به ایران، این ارمنه هم همراه باقی مردم به اسلام گرویده‌اند.

دور جدید مهاجرت‌های اجباری ارمنه به ایران در زمان حمله سلجوقیان رخ داده است. در حمله سلجوقیان به ارمنستان در سال ۱۰۴۸ به نوشته اورهایتسی (مورخ ارمنی) یک صد و پنجاه هزار نفر را از دم تیغ گذرانده و همین تعداد را به زور

ساسانیان نیز که ارمنستان ساتراپ‌نشین ایران بوده وجود داشته است و در بسیاری از دوره‌های دیگر (ساتراپ‌ها حاکمانی بودند که از طرف حکومت ساسانی برای اداره ارمنستان تعیین می‌شدند).

از سوی دیگر در برخی دوره‌های کوتاه، مانند دوره تیگران بزرگ (پادشاه ارمنستان از سال ۹۵ پیش از میلاد مسیح تا سال ۵۵ میلادی) بخش‌های قابل توجهی از آذربایجان ایران امروز جزو قلمرو او بوده‌اند، که از دریا تا دریا، یعنی از دریای مازندران تا دریای مدیترانه، گسترده بوده است. بسیاری از مناطق پیرامون دریاچه اورمیه از زمان‌های دور ارمنی‌نشین بوده‌اند و ارمنه این مناطق به یک معنا هرگز به ایران نیامده‌اند، همان جا بوده‌اند، منتها آن‌جا زمانی ارمنستان بوده است و امروز ایران.

اما درباره ارمنه‌ای که در مناطق دیگر ایران (غیر از آذربایجان غربی امروز) سکونت داشته‌اند، چه می‌توان گفت؟ آن‌ها از ابتدا آن‌جا نبوده‌اند، اما خود نیز نیامده‌اند، آن‌ها را آورده‌اند و به این معنا لفظ «آمدن» درباره آن‌ها نیز نادرست است.

معمولاً نخستین سال‌های سده هفدهم میلادی را تاریخ ورود ارمنه به ایران می‌دانند، یعنی زمانی که شاه‌عباس گروه کثیری از ارمنیان را از شهر جلفا واقع در کرانه رود ارس به مناطق مرکزی ایران کوچاند. اما واقعیت این است که حضور ارمنیان در سرزمین‌هایی که درون مرزهای ایران امروزی جا می‌گیرند پیشینه‌ای دیرینه‌تر دارد.

در پس این پرسش که «ارمنه کی به ایران آمدند» دو فرض نادرست وجود دارد.

نخست این که گویی مرزهای کنونی ایران و ارمنستان همیشه همین بوده که امروز هست و ارمنه از آن سوی مرز به این سو آمده‌اند و در ایران سکونت گزیده‌اند.

دوم این که گویی در گذشته نیز مهاجرت مانند امروز با تصمیم شخصی و داوطلبانه صورت می‌گرفته است.

درباره فرض نخست باید گفت که در زمان هخامنشیان، ارمنستان جزئی از امپراتوری بزرگ ایران بوده است و به این معنا، همه ارمنه، ارمنه ایران به حساب می‌آمده‌اند. این وضعیت در دوره



تقدیم هدایا از طرف نمایندگان ارمنستان به داریوش اول  
نقش برجسته حجاری شده بر دیوار شرقی پلکان کاخ آپادانا، تخت جمشید  
در این دوره تاریخی رابطه ارمنه با ایران رابطه دو دولت است و  
الگوی اقلیت قومی هنوز شکل نگرفته است





سلطانیه از جمله مناطقی از ایران است که ارامنه قبل از کوچ اجباری از ارمنستان توسط شاه عباس صفوی، در آن می‌زیستند

به ایران رانده‌اند [تاریخ مختصر جامعه ارمنی در ایران، ادیک باغداساریان (به زبان ارمنی)، تهران، ۱۳۸۰، ناشر: مؤلف].

علاوه بر این، بعد از فروپاشی دولت مستقل ارمنی در سده یازدهم میلادی، مناطق ارمنی نشین ماکو، سلماس، خوی، اورمیه و قره‌باغ داخل مرزهای حکومت ایران جای می‌گیرند.

از میان شاهان سلجوقی، ملک شاه (۱۰۷۲-۱۰۹۲) نسبت به ارامنه خوش رفتاری کرده است و اورهایستی به نیت نیک او نسبت به ارامنه اشاره کرده است.

به نوشته گاندزاکتسی، در زمان مغول‌ها نیز در سال‌های ۱۲۳۷-۱۲۳۸ تعداد کثیری از ارامنه به اسارت به ایران آورده شده‌اند. همین طور، به نوشته سرکیس گریچ، در سال‌های ۱۳۴۰ میلادی.

در سده سیزدهم میلادی شاهد مهاجرت‌های دواطلبانه هم هستیم. با تغییر مسیر راه‌های بین‌المللی و عبور آن‌ها از تبریز، گروهی از تجار و صنعتکاران ارمنی از موطن خود به این شهرها می‌آیند. مارکوپولو در سفرنامه خود، از بین مسیحیان تبریز اول از همه از ارامنه نام می‌برد (او در سال ۱۲۷۰ در تبریز بوده است). جهانگرد اسپانیایی کلاویخو که در سال ۱۴۰۵ در خوی بوده نوشته است که اکثریت ساکنان این شهر ارمنی بوده‌اند.

به نوشته مورخان و پژوهشگران، در سده‌های یازدهم تا پانزدهم میلادی سکونت‌گاه‌های ارامنه در شهرهای تبریز، سلطانیه، مراغه و رشت به وجود آمده بودند. به گواه منابع تاریخی در ایران همواره جوامع کوچک ارمنی وجود داشته‌اند، اما این‌ها پراکنده بودند، فاقد فرهنگ و ویژگی‌های قوم‌شناختی مشترک بودند، با هم ارتباط نداشتند و یک جامعه قومی واحد را تشکیل نمی‌دادند [جامعه ایرانیان ارمنی (۱۹۴۱-۱۹۷۹)، پهلوانیان، ایروان، ۱۹۸۹، به زبان ارمنی].

در سده دوازدهم میلادی با افزایش جمعیت ارامنه در آذربایجان شاهد تأسیس نخستین تشکیلات کلیسای ارمنی (تم یا خلیفه‌گری) در ایران هستیم. در آذربایجان دو خلیفه‌گری «زاروند و هر (خوی)» و «سلماس و پایتخت» تشکیل می‌شود.

به نوشته آندرانیک هوویان وجود شمار فراوانی کلیسا در نقاط مختلف آذربایجان مانند کلیسای تاتووس مقدس در ماکو (سده هفتم میلادی)، استپانوس مقدس در جلفای ارس (سده نهم میلادی)، سورپ سرکیس در خوی (سده دوازدهم میلادی)، موژامبار در تبریز (سده دوازدهم میلادی)، نشانه‌های حضور ارمنیان در این مناطق است [ارمنیان ایران، آندرانیک هوویان، انتشارات هرمس و مرکز گفت‌وگوی

تمدن‌ها، تهران، ۱۳۸۰].

به نوشته هوویان مدارکی دال بر حضور بازرگانان ارمنی مستقر در شیراز و شهرهای دیگر نیز وجود دارد. این بازرگانان از راه ایران با هندوستان تجارت داشتند. [هوویان، همان کتاب]

از ارامنه‌ای که به اسارت به ایران آورده می‌شدند، گروهی در راه کشته می‌شدند و گروهی دیگر می‌توانستند خود را به عنوان صنعتکار و بازرگان اثبات کنند و یک زندگی معمولی در پیش بگیرند [گرمایک، همان کتاب].

این که بیشتر ارامنه به اجبار به مناطق مرکزی ایران آورده می‌شدند پی‌آمدهای مهمی در خاطره جمعی آن‌ها داشته است. کسی که به اجبار به جایی برده شود بسیار دیر آن‌جا را از آن خود می‌داند.

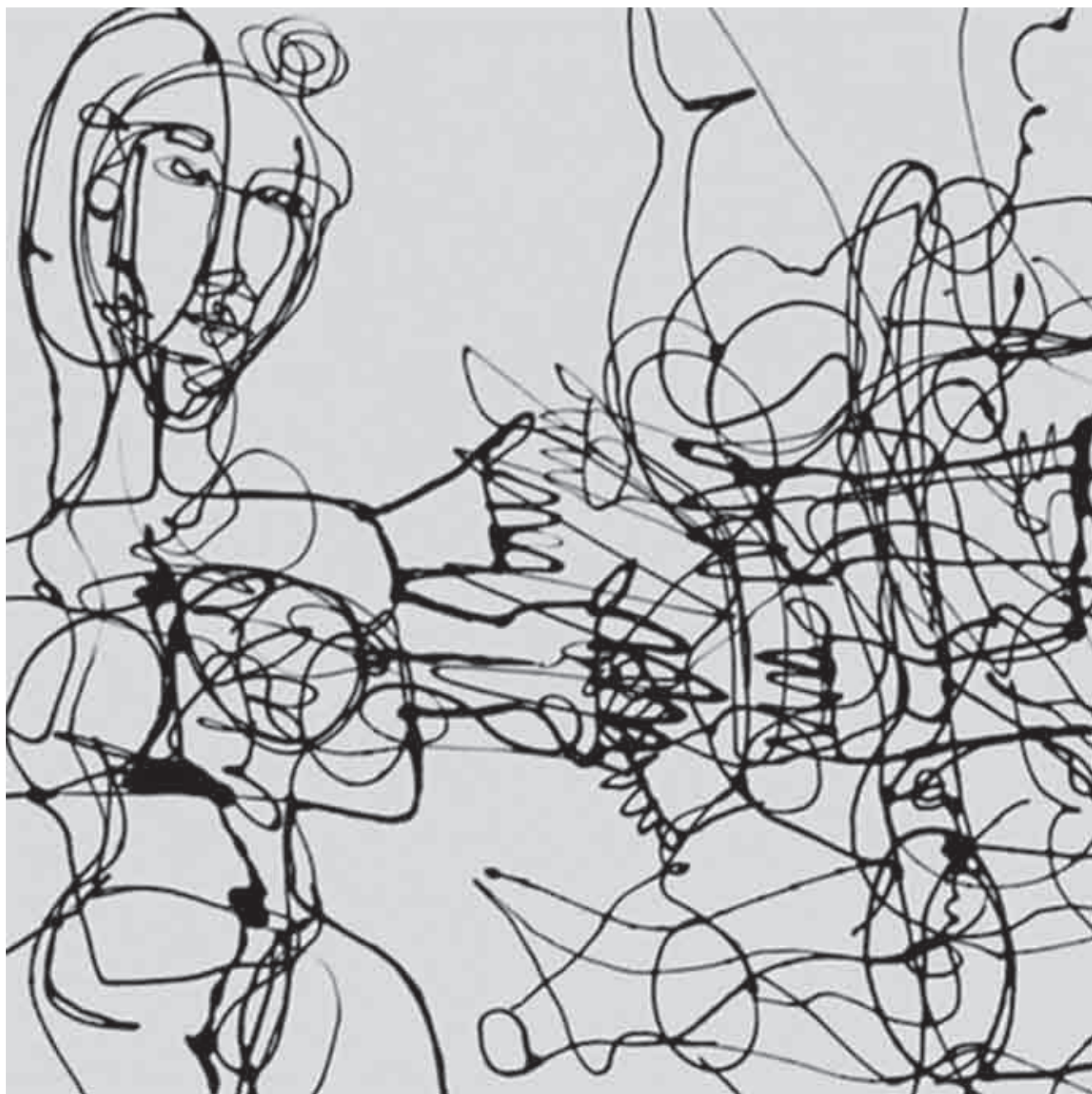
در واقع بیشتر ارامنه ایران فرزندان اسیران و رانده‌شدگان به عنف هستند و این امر به یک عدم

تعلق ریشه‌دار در آن‌ها دامن می‌زند. در بحثی درباره مهاجرت ارامنه و این که چرا آسان دل می‌کنند (هرچند این روزها دیگران هم کم آسان دل نمی‌کنند)، دوستی می‌گفت دلیلش شاید همین باشد که به میل خود به این‌جا نیامده‌اند (البته آن‌ها به سرزمینی که پدرشان سده‌های پیشتر از آن‌جا رانده شده‌اند هم بر نمی‌گردند. و این نیز قابل بحث است که آیا این ضعف دل‌بستگی انسان به سرزمینی که سده‌های متوالی در آن زیسته، محصول همان جابه‌جایی اجباری نخستین است، یا در یکی دو سده اخیر تحت تأثیر ایدئولوژی ناسیونالیستی تکوین پیدا کرده است).

این پیشینه تاریخی نشان می‌دهد که آوردن ارامنه به اصفهان توسط شاه‌عباس صفوی کار بی‌سابقه‌ای نبوده است. الگوی کوچ اجباری پیش از او نیز بوده است، منتها جابه‌جایی‌های جمعیتی اجباری پیش از او گستردگی کمتری داشته و از آن‌ها مدارک بسیار کمتری به جا مانده است.







## داستانی از هوهانس تومانیان نویسنده و شاعر شهیر ارمنی



هوهانس تومانیان، شاعر، داستان نویس و شخصیتی پر آوازه در فعالیت‌های اجتماعی بود. او در سال ۱۸۶۹ میلادی در استان لوری در شمال ارمنستان امروزی به دنیا آمد. این شاعر و نویسنده را می‌توان یک چهره انقلابی هم شمرد زیرا در دوران سلطه روسیه تزاری بر ارمنستان، سال‌ها با نوشته‌ها و فعالیت‌های انقلابی‌اش عرصه را برای پلیس مخوف روسیه تزاری تنگ نموده بود و بدین سبب بارها در روسیه زندانی گردید. او یکی از چهره‌های برجسته و معروف و محبوب در سازمان‌دهی و اسکان آواره‌گان گریخته از ارمنستان غربی بود که در سال ۱۹۱۵ از قتل عام ترک‌های عثمانی گریخته بودند.

داستان‌ها و شعرهای هوهانس تومانیان اکثراً از زندگی ساده مردم حکایت دارد و در عین حال جنبه آموزشی نیز دارد. نوشته‌های تومانیان در کتاب‌های درسی ارامنه منعکس و تدریس می‌شود. این داستان توسط یکی از دوستانم از لابه‌لای کتاب‌های تومانیان خارج شده و با علم به این که من به شکار و طبیعت علاقه دارم برایم ارسال شده بود. پس از خواندن آن دریافتم که این داستان اعتراض به شکار بی‌رویه و از بین بردن حیات وحش است، و با توجه به این که در سال ۱۹۰۹ میلادی یعنی در زمانی نوشته شده که کتاب‌ها و روزنامه‌ها تنها وسیله بیان و اشاعه افکار نویسندگان بودند، بسیار ارزنده است. نویسنده با این حکایت، خوانندگان و مخصوصاً جوانان را به حیوان دوستی ترغیب نموده و زشتی شکار حیوان ماده و بچه‌ی آن را به قلم می‌آورد.

این‌ها همه دلایلی بود که من را بر آن داشت آن را به زبان فارسی ترجمه کنم. باید توجه داشت که چنانچه در بعضی از جملات فصاحت زبان فارسی رعایت نگردیده و یا جملات نامأنوس به نظر می‌رسند، دلیلش حفظ روش و سبک نویسنده است که سعی نموده‌ام حتی‌المکان دخل و تصرفی در آن نداشته باشم و اصالت سبک نوشته را حفظ نمایم.

### لئون آهارونیان



## شکار گوزن

اطراف شکارگاه بیتوته می‌کردیم. برای این منظور به مزرعه هواکیم می‌رفتیم که مزرعه‌اش نزدیک شکارگاه بود و از آنجا می‌توانستیم صبح سر شکارها برسیم. من بودم و هوسپ شکارچی و یک پسر بچه توپره کش از ده‌مان.

با شوق و ذوق توأم با بی‌رحمی - که هنگام رفتن به شکار به انسان دست می‌دهد - در حرکت بودیم و از شکار صحبت می‌کردیم.

هوسپ شکارچی می‌گفت: شکار مانند یک شانس و اقبال است که یکبار در جلوی چشمان‌تان ظاهر می‌شود و در یک لحظه هم ناپدید می‌شود. دیدن آن برای آدم ناشی آسان نیست و اگر هم ببیند، دستپاچه می‌شود و می‌لرزد

اواسط شهریورماه بود. هوسپ، شکارچی ده‌مان، که به نام شکارچی هوسپ معروف بود مرا به شکار گوزن در یکی از دره‌های جنگلی نزدیک ده‌مان دعوت کرد.

وضع شکارگاه طوری بود که گوزن‌ها صبح سحر از جنگل به طرف پایین دره سرازیر می‌شدند و پس از چریدن در دامنه‌ی تپه‌های خارج از جنگل و سیراب شدن از آب چشمه‌های اطراف چراگاه، هنگام طلوع آفتاب به طرف جنگل برمی‌گشتند و خود را در لابه‌لای درختان مخفی می‌نمودند.

برای موفقیت در شکار می‌بایست شبی را در

و شکار را فراری می‌دهد. شکارچی باید تا چشمش به شکار افتاد تفنگ را روی شانه بیاورد و ماشه را بکشد. در غیر این صورت تا چشم به هم بزنی شکار کوه را رد کرده و ناپدید می‌شود. پرسیدم استاد هوسپ پس شما چه‌گونه دنبال شکار می‌روی؟ جواب داد: شکارچی خوب دنبال شکار نمی‌رود، او می‌داند چه وقت و در چه محل شکار یافت می‌شود، یک راست می‌رود بالای سر شکار. او باید باد را در نظر داشته باشد. شکارها چنان شامه تیزی دارند که بوی شکارچی را از طریق باد حس می‌کنند. گرفتن باد شکارچی و فرار و گم شدن شکار، همه در یک آن صورت می‌گیرد. با همین صحبت‌ها بالاخره پاسی از شب رفته رسیدیم به مزرعه هواکیم. پیرمرد داخل کلبه‌اش هیزم جمع کرده بود و آتش را روشن کرده بود و تکیه به دیوار، در کنار آتش لمیده بود.

شب به خیر بابا هواکیم.

شب شماها هم به خیر. خوش آمدید. چه مهمانان عزیزی. من تنهایی دلم گرفته بود و آرزو می‌کردم هم صحبتی داشته باشم، خدا شماها را به من رساند.

بابا هواکیم این کلمات را با احساسات خاصی با صدای بلند بیان می‌کرد.

بگو که شکارها را دیده‌ای یا خیر.

هوسپ شکارچی بصیرانه از بابا هواکیم سؤال کرد.

پسر جان یک گوزن نر بی صاحب هر شب می‌آید حساب لوبیا‌های مرا می‌رسد و دیگر برایم لوبیا باقی نگذاشته. نه تفنگ دارم نه سگ. گوزن نگو، بگو یک کوه. شاخ‌هاش مثل یک درخت کاج روی سرش است.

خوب این یکی هیچ، بگو ببینم صدای گوزن نر را شنیده‌ای؟

پسر جان چه بگویم خواب را برایم حرام کرده‌اند. دی شب روی همین تپه‌ی بالایی چنان نعره می‌کشیدند که زمین از صداشان می‌لرزید. هوسپ شکارچی فریاد زد: «ای خدای زمین و آب... هی».

بابا هواکیم روی زمین برای ما جای خوابی با علف‌های خشک مهیا کرد و خودش هم باز تکیه به دیوار زد و کنار آتش لمید.

او گفت: بچه‌ها، وقتی خوب فکر می‌کنم یقین می‌کنم که انسان بی‌رحم‌ترین موجود روی زمین است.

چرا بابا هواکیم؟

کدام را بگویم؟ همین شماها تفنگ در دست‌هاتان دنبال شکارها افتاده‌اید. همگی از این عمل لذت می‌بریم. فکر و خواسته ما فقط این

است که یک گوزن را بکشیم و خیلی ساده بگویم چیزی نیست، می‌کشیم و گوشش را می‌خوریم. آخر آن حیوان هم مانند ما نفس می‌کشد. گوزنی که نیمه‌شب فریاد می‌کشد و ماده خود را صدا می‌کند معلوم است آن ماده‌گوزن عشق و امید اوست.

هوسپ شکارچی با خنده بلند بیان کرد:

بگذار صدایش در بیاید عشق و امید را نشانش خواهم داد.

نه این گناه بزرگی ست... بزرگ.

بابا هواکیم با تکان دادن سرش با صدای بلند گفت: بچه‌ها حالا که صحبت از گوزن شده برای شما حکایتی تعریف می‌کنم.

همه یک صدا گفتند: بابا هواکیم تعریف کن.

سال‌ها پیش که در کوه بودم خبر دادند که نوهام مریض شده و می‌خواهد مرا ببیند.

می‌بایست به ده می‌رفتم. بلند شدم و به طرف منزل‌شان حرکت کردم. در بین راه به بی‌راهه زدم به امید این که ممکن است شکاری پیش بیاید. در

راه ناگهان یک صدای خشخاش و خش نظرم را جلب کرد و دیدم که برگ‌های درختان تکان می‌خورند.

اول فکر کردم ممکن است قرقاول باشد، اما دیدم این صدا و حرکات نمی‌تواند کار پرنده باشد،

حتما یک چرنده است. سنگ کوچکی را به سوی آن درختی که برگ‌هاش تکان می‌خورد پرتاب

کردم، ناگهان دیدم سر یک بچه‌مرا ل با گوش‌های تیز از میان برگ‌ها پیدا شد و به من خیره شد.

بعد فوراً برگشت و از میان درختان راهی را برای خود باز کرد تا فرار کند. تفنگم را فوراً روی شانه

آوردم و درست همان جایی که برگ‌های درخت تکان می‌خورد نشانه رفتم و ماشه تفنگ را

کشیدم. ناگهان صدای آه و ناله حیوان بلند شد. ناله‌اش درست مانند بچه انسان در حال مرگ بود.

از شکارچی‌های کهنه کار و استاد شنیده بودم که مادر بچه شکار در هر کجا که باشد به سراغ

بچه‌اش خواهد آمد. پشت یک درخت سر راه کمین کردم. بعد از مدتی یک دفعه دیدم یک ماده

گوزن آمد و... چه‌گونه آمد... من او را دیدم ولی شما هرگز آن صحنه را نبینید.

مادری که گلوله تفنگ به طرف بچه‌اش شلیک شده بود سر رسید و با بدن خون‌آلود و بی‌جان

بچه‌اش روبه‌رو شد. پوزه‌اش را دراز کرده بود و جای زخم بچه‌اش را می‌لیسید. فقط توانستم

تفنگم را بردارم و از آن محل دور شوم.

به خانه رسیدم و دیدم نوهام در وضع سختی به سر می‌برد. او با روحش در جدال بود. بچه‌ها،

آن روز گذشت، ولی خدای آن روز شاهد است که آه و ناله‌های برآمده از سینه‌ی نوهام درست

مانند ناله‌های آن بچه مرال بود. هر وقت چشمم را می‌بندم، حس می‌کنم درست در جایی هستم که آن بچه‌گوزن پشت برگ‌ها ایستاده بود. بالاخره بچه مرد. مادرش افتاد روی بدن بی‌جان بچه‌اش و شیون می‌کرد. گفتم خدای بزرگ چه فرقی است بین ما انسان‌ها و آن حیوان کوهی. هیچ... قلب‌های همه موجودات قلب است و دردهای همه درد.

لحظه‌ای تحت تأثیر حکایت بابا هواکیم همه سکوت کرده بودیم.

توبره‌کش قازار، سکوت را شکست و گفت: بابا هواکیم مگر نه این که می‌گویند گوزن‌ها هم صاحب دارند؟

البته. حالا گوش بده. شکارچی پیروم، در شکار سرآمد تمام شکارچی‌ها بود. گلوله او در تمام عمرش به زمین نخورده بود. یک بار گوزنی

را زخمی می‌کند و دنبال شکار زخمی می‌رود و می‌رسد به یک صخره بزرگ که زیر آن پناهگاه

بود. حیوان در آن جا به زانو در می‌آید. شکارچی پیروم تفنگش را به شانه می‌برد که شلیک کند.

در همین وقت ناگهان از درون صخره‌ی بزرگ، دری بازی می‌شود و عروس زیبایی می‌آید. عروس

زیبا می‌آید در مقابل شکارچی می‌ایستد و فریاد می‌زند: ای مرد ناهق، چرا این حیوان بی‌گناه را

تعقیب می‌کنی؟ او در حق تو چه کرده. ای طماع، «هرگز سیر نشوی تو».

سیری نداری در این دنیای پر برکت و نعمت. الهی لوله تفنگت از خون

پر شود و گلوله‌ات خمیر گردد و آن بازویی که تفنگ را گرفته خشک شود.

شکارچی پیروم آدم عاقلی بود. فهمید که او صاحب آن شکار است. تفنگش را انداخت روی

شاخه درخت و همان دم شاخه درخت مانند چیزی که نفرین شده باشد خشک می‌شود.

بابا هواکیم این است که می‌گویند شکارچی‌گری نفرین شده است؟

البته که نفرین شده است. هم شکارچی‌گری و هم صیادی هر دو نفرین شده‌اند.

مثال قدیمی است که گفته‌اند شکم شکارچی و صیادان سیری ندارد.

کرم<sup>۲</sup> هم شکارچی را نفرین کرده. او گفته است که دیده یک ماده گوزن تیرخورده با زخم

سوزانش به دنبال بچه‌اش راه می‌رفته و دیده که چه‌طور آن حیوان ناله‌کنان در حال جان‌کندن

بود و بچه‌اش هم حیران و سرگردان در کنارش ایستاده. در این جا کرم سازش را به دست می‌گیرد

و آواز می‌خواند.

همه از بابا هواکیم خواهش کردیم آواز کرم را برای ما بخواند. پیرمرد صاحب مزرعه در آن

دره تاریک در کنار آتش با صدای پیرش دستش را گذاشت زیر گوشش و شروع کرد به آواز خواندن.

ای آقایان دیدم بهار سبز را  
در آن کوه‌ها گریه می‌کرد یک مرال  
بره زیبایش ایستاده حیران کنارش  
در آن کوه‌ها گریه می‌کرد یک مرال  
تیرخورده می‌رفت از این دنیای پوچ  
در حالی که شکایت می‌کرد از بی‌رحمی‌های  
انسان

ناله می‌کرد با زخم‌های خون‌آلود  
در آن کوه‌گریه می‌کرد یک مرال  
بگذار نخورد تیر تفنگ به آن حیوان حبیب  
خدا  
بگذار نگیرد تیر به گوشت آن شکار آسمان  
دوست

کرم دردمند دید دریای خون را  
در آن کوه‌ها گریه می‌کرد یک مرال

همه به خواب رفتند. من که به این نوع زندگی  
ناآشنا بودم هزاران صدای گوناگون به گوشم  
می‌خورد و تفکرات درهم در فکرم جریان داشت.  
وقتی برگ‌های درخت‌ها بر اثر نسیم شبانگاهی  
تکان می‌خوردند فکر کردم باز گوزن‌ها آمده‌اند  
سراغ لوبیاهای بابا هواکیم. در تاریکی شب  
شبح‌هایی به چشمم می‌خورد که تکان می‌خوردند  
و این طرف و آن طرف می‌رفتند. بالاخره از کلبه  
خارج شدم و دم در آن ایستادم. به آسمان صاف و  
پرستاره نگاه می‌کردم. سرما تمام دره را فرا گرفته  
بود. باباهواکیم و دوستان دیگر همه در خواب  
بودند و خروپف آن‌ها در کلبه بلند بود.

ستاره سحری شروع به درخشیدن کرده بود و  
این بشارتی بود برای حرکت و رفتن به شکارگاه.  
رفقا را از خواب بیدار کردم و آن‌ها فوراً چارچ‌ها  
را پوشیدند و خود را آماده حرکت کردند.

نزدیکی‌های سپیده‌دم به دره جنگلی رسیدیم  
و در کومه‌های مناسب قرار گرفتیم. در مقابل  
چشمان من جنگلی با عمق زیاد و تاریک و غیر  
قابل عبور، قرار داشت. به تدریج تاریکی شب  
کم‌رنگ می‌شد و صخره‌های عظیم و بزرگ در  
مقابل چشمان خواب‌آلود ما ظاهر شدند.

آسمان شروع کرد به رنگ گرفتن و روشن  
شدن، و نسیم سحرگاهی شروع به وزیدن نمود  
و گلها را تکان می‌داد. علف‌ها به لرزش درآمدند  
و برگ‌های درختان با صدای سرسره‌آهنگی دلنواز  
سر دادند.

متعاقب آن، جنگل از خواب شبانگاهی بیدار  
شد. از درختی نزدیک به ما گنجشکی پرید و

از درختی دیگر گنجشک دیگر، و از زیر برگ  
درختی گنجشکی دیگر.

من بی‌اراده از کومه خود بیرون آمدم در حالی  
که حیرت‌زده منظره زیبا و سحرآمیز طلوع آفتاب  
و طبیعت را در آن لحظه فراموش نشدنی تماشا  
می‌کردم.

ناگهان یک صدا، صدای شکستن شاخه  
خشک درخت در نزدیکی ما از داخل جنگل آمد.  
نگاهم به طرف صدا معطوف شد. در حقیقت هنوز  
جنگل تاریک بود. چشمانم تشخیص نمی‌دادند  
آن‌جا چه بود ولی به طور واضح صدای پای را  
که با تانی در حرکت بود می‌شنیدم که با له کردن  
برگ‌های خشک پراکنده شده در سطح جنگل،  
پیش می‌آمد.

خشش... خشش... خشش... باز چیزی  
به چشم نمی‌خورد ولی صدای خش و خش و  
خش ادامه داشت. صدا نزدیک تر می‌شد و باز  
هم نزدیک تر. آهان... او آمد. یک گوزن نر با  
شاخ‌های بزرگ. اولین بار در عمرم بود که گوزنی  
را در طبیعت آزاد می‌دیدم. او با رفتار و غرور و  
خونسردی خاصش همچون صاحب و فرمانروای  
تمام زیبایی‌های جنگل و طبیعت بود. هنوز نصف  
تنه او از تاریکی جنگل خارج نشده بود.

او گردن ستبر خود را بالا آورد و به طرف ما  
نظر افکند. زیباترین نگاهی بود که در عمرم دیده  
بودم. دستپاچه شدم، شرمگین شدم، و خواستم  
تفنگم را پنهان کنم. تا تکان خوردم او گردن  
قوماندش را به عقب برگرداند.

در همین لحظه بود که از صدای تیر  
شکارچی هوسپ سکوت جنگل را به هم زد،  
و سپس صدای درختان و برگ‌ها که به هم  
می‌خوردند به گوش رسید، و این گویای فرار  
گوزن بود. شکارچی هوسپ فریاد برآورد ای  
خانه‌ات خراب نشود و از کومه بیرون پرید و فوراً  
خود را به بالای تپه روبه‌روی جنگل رساند و از  
آن‌جا به طرف جنگل نگاه کرد که ببیند گوزن از  
کدام گذرگاه خارج خواهد شد.

هوا روشن شده بود، به اندازه‌ای که توانستیم  
روی علف‌های سبز و تازه رد خون گوزن را  
ببینیم. پس گوزن زخمی شده بود. رد خون را  
گرفتیم و شروع به تعقیب شکار نمودیم.

شکارچی هوسپ با اطمینان کامل اعلام کرد  
با خونی که از این حیوان رفته بگذار هر کجا  
دلش می‌خواهد برود، او مال ماست. نزدیک  
غروب بود که گوزن زخمی را در داخل جنگل  
پیدا کردیم. حیوان وقتی ما را دید گردش را بالا  
آورد ولی نتوانست سر سنگینش را بالا نگه دارد و  
شروع کرد به طور یکنواخت سرش را تکان دادن.

با چشمان بی‌فروغش ما را نگاه می‌کرد و یکباره  
مثل این که متوجه خطر شده باشد بلند شد که  
حرکت کند. روی زانوهای قدری ایستاد و یکباره  
ناله خفیفی سر داد و با تمام هیکل سنگینش در  
خاک و خون غلطید.

شکارچی هوسپ سر رسید. خواستم چیزی  
بگویم ولی خجالت کشیدم. او گردن شکار را  
پیچاند و روی زانوهایش قرار داد. باز خواستم  
دخاله کنم ولی دلم نیامد. در این لحظه بود  
که برق دشنه شکاری نظرم را جلب کرد. سرم  
را برگرداندم و وانمود کردم که کوه‌ها را تماشا  
می‌کنم. یک ناله ضعیف به گوشم رسید. بی‌اراده  
فکر مرگ و زندگی ذهنم را پر کرده بود و احساس  
می‌کردم چه قدر زندگی در آن لحظه برایم زشت  
شده.

توضیحات:

۱- تفرینی است که برای طرف مقابل آرزوی گرسنگی  
می‌نماید.

۲- در میان مردم قفقاز جنوبی مخصوصاً در آذربایجان  
و ارمنستان و گرجستان، توسط عاشق‌ها ادبیات  
عاشقی رواج یافته که طی قرن‌های متمادی با زندگی  
مردم درآمیخته است. این ادبیات از زندگی مردم الهام  
گرفته‌اند. عاشقان، مبلغ مهرورزی، نوع دوستی و  
ارزش‌های انسانی و اخلاقی بوده‌اند. آن‌ها در مجامع  
عمومی در دهات و شهرهای بزرگ و کوچک شعر  
می‌سرودند و با سازهای خود که معمولاً کمانچه بود  
آواز می‌خواندند. کرم هم یک عاشق آذری بوده  
است.